

جان آر. اریکسون

جلد
سوم

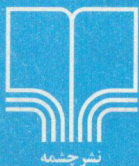
هنک؛

سگِ گاوچران

زندگی سگی

تصویرگر: جرالڈ ال . هولمز

مترجم: فرزاد فرید



نشر چشمه



- ۱۳ پایان دنیا
- ۲۲ قضیه پیچیده می شود
- ۳۱ لقمه های گنده تراز دهان
- ۴۱ پرونده بسته می شود
- ۵۱ لاشخور خواننده، به حق چیزهای ندیده
- ۶۴ تجدید دیداری شادمانه با خواهرم
- ۷۴ گشت در زباله ها
- ۸۳ رقابت بزرگ
- ۹۵ غذای قالبی سگ: یک معما
- ۱۰۶ بند اعدامی ها
- ۱۱۶ پرونده ی دیگری بسته می شود
- ۱۲۴ بالاخره همه چیز به خوبی و خوشی تمام می شود



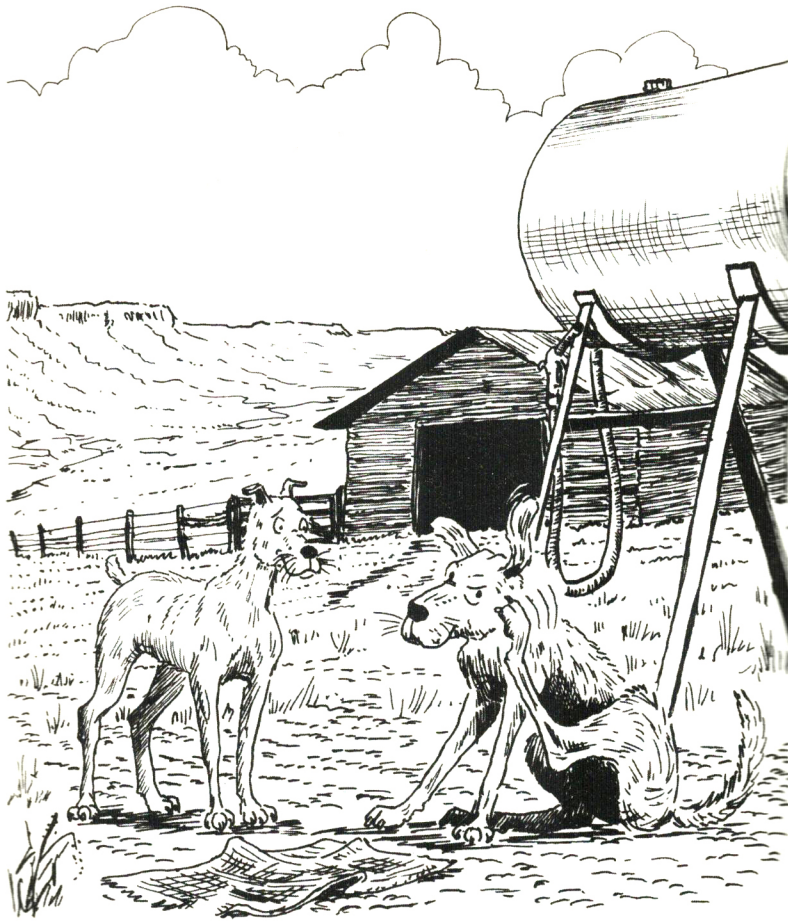
فصل ۱

پایان دنیا

مخلص شما هنک، سگِ گاوچران. یک روز صبح حوالی ساعت ده، دراور خبر باورنکردنی‌ای به من داد. گفت که دنیا دارد به آخر می‌رسد.

من تازه از سرِ کارِ روزانه آمده بودم، در مجرای فاضلاب خودم را شسته بودم و در حینی که خورشید داشت به بالای آن درختِ بزرگِ کنارِ رودخانه می‌رسید، گونیم را پهن کرده بودم. شب بلندی بود اما باز هم گشت زده بودم. انگار همه‌ی شب‌های طولانی را به هم وصل کرده باشند. این کارِ امنیتی بعد از مدتی آدم را خسته می‌کند.

آن شب به دراور استراحت داده بودم، بنابراین وقتی خسته و کوفته برگشتم او سرحال و آماده‌ی گشت‌زنی و یا هر



آنها از رختخوابم بیرون آمده بودند. این گونی نعلتی دیگر کهنه شده بود و باید عوضش می‌کردم. فکر می‌کنید گاوچران‌ها متوجه چنین چیزی می‌شدند و هر شش ماه یک‌بار گونی جدید به من می‌دادند؟ نه آقاجان، آنها به خاطر یک سکه گونی‌ها را پس می‌دادند، بله، این هم از مزد زحمات ما.

کار احمقانه‌ی دیگری بود. از من پرسید که می‌خواهم با او بروم؟

«نه آقاجون، البته که نمی‌آم، تازه به کار دیگه هم برات دارم. وقتی پُستچی اومد، من تخت می‌خوابم، و تو اون هیکل فسقلیت رو می‌بری جلو صندوق پُست و یه پارس حسایی بهش می‌کنی. فهمیدی؟»

خنده‌اش محو شد. «خیله‌خب، هنک، اما می‌خواستم برم گشت بزئم.»

«اون گشت رو می‌توننی یه روز دیگه بزنی، پسرجان.»
 آن‌قدر به گونیم پنجه کشیدم تا همان‌طور که می‌خواستم پُف کرد، بعد تَلپی روی آن افتادم. عجب احساس قشنگی! «دراور، اول باید وظیفه‌ت رو انجام بدی، بعد اگه وقتی باقی موند اون وقت برو دنبال خوش‌گذرونی. چرا هربار باید این حرف رو تکرار کنم؟»

«نمی‌دونم، هنک، یادم می‌ره.»

نگاهی بهش انداختم و سرم را تکان دادم. «همه‌چی یادت می‌ره. چه‌طور ممکنه یادت بره که پُستچی هر روز و در یک ساعت خاص می‌آد این‌جا؟ چه‌طور ممکنه یادت بره که یکی از مهم‌ترین وظایف ما پارس کردن به اونه؟ چه‌طور ممکنه یادت بره که داری وقت من رو تلف می‌کنی و من هم می‌خوام بخوابم؟» متوجه شدم که به گوشم خیره شده. «به چی زُل زدی؟»

«سه‌تا کک دارند روی گوشت وول می‌خورند.»